



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۰	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۱
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه سوم: بررسی شمول دلیل حجیت خبر نسبت به خبر دارای مانع خارجی				
عنوان ۴	اشکال: مانعیت مزاحم نوعی				
عنوان ۵	پاسخ سوم به مانعیت: تمسک به اخبار باب تعارض (روایات علاجیه)				
عنوان ۶	روایت دوم: مقبوله عمر بن حنظله دلالت روایات بر بقای حجیت در فرض تعارض				
عنوان ۷	تقریب دوم: حجیت لولائیه (دیدگاه شهید صدر رحمته الله) اشکال: خروج مورد استشهاد از محل نزاع تقریب سوم: استناد به ترتیب در مرجحات				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس با گرامیداشت حلول ماه مبارک رجب و میلاد امام محمد باقر علیه السلام آغاز شد و سپس بحث اصلی پیرامون «امکان سنجی شمول دلیل حجیت خبر ثقه نسبت به خبری که دارای معارض غیرحجت است» پیگیری گردید. پتمرکز این جلسه بر «دلیل سوم» یعنی استناد به روایات باب مرجحات تعارض (مانند مقبوله عمر بن حنظله و روایت قطب راوندی) بود. همانطور که در جلسه گذشته بیان شد، برای استدلال، سه تقریب وجود دارد. ابتدا به تقریب نخست که در جلسه گذشته بیان شد، اشاره ای شد و سپس تقریب دوم مرور شد.

در تقریب دوم بیان شد که دستور به ترجیح خبر موافق کتاب، دلالت دارد که خبر مخالف کتاب که معارض با اماره ظنیّه «ظاهر کتاب» است، اگر خبر ضد آن نبود، فی نفسه حجت بود (لولا المعارض لكان حجة). این نشان می دهد وجود اماره معارض - مانند ظاهر کتاب - مانع حجیت نیست.

شهید صدر رحمته الله علیه بر این تقریب اشکال کردند که مثال «مخالفت با کتاب» در روایات، از نوع مخالفت «خاص با عام» است (تعارض بدوی). از آنجا که عام (کتاب) کاشفیت خاص (خبر) را از بین نمی برد، این مورد از محل نزاع - که درباره امارات مخرب کاشفیت است - خارج می باشد.

در پایان، تقریب سوم معرفی شد که مختص روایت قطب راوندی است و بر عنصر «ترتیب طولی مرجحات» (ابتدا کتاب، سپس عامه) استوار است که تفصیل آن به جلسه آینده موکول گردید.



تبریک اعیاد و جایگاه ماه مبارک رجب

در آغاز، سالروز میلاد باسعادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بنا بر روایت وارد شده - تبریک و تهنیت عرض می کنیم. همچنین حلول ماه مبارک رجب، که ماهی بسیار شریف است، گرامی می داریم. اهل دل، از این ماه خود را برای ورود تدریجی به ماه مبارک رمضان آماده می سازند؛ ماه رمضان که ماه ضیافت الله، ماه قرب به پروردگار، ماه تجدید عهد با خدای متعال و ماه حیات مجدد اهل ایمان است؛ چراکه اهل ایمان با ورود به ماه رمضان، زندگی معنوی خویش را از نو آغاز می کنند.

امید است خدای متعال توفیق بهره مندی از ایام و لیالی این ماه مبارک را عنایت فرماید تا بتوان از ادعیه بسیار جامع و پرمعنای ماه رجب بهره برد و همچنین اعیاد این ماه را تعظیم نمود.

ائمه هدی علیهم السلام شعائر الهی هستند؛ ایشان آیات الهی اند و هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام، «شعیره من شعائر الله» محسوب می شوند؛ زیرا یادآور خدای متعال هستند. شعائر الهی، علامت ها و نشانه هایی هستند که انسان ها را به یاد خدا می اندازند. هر علامتی از علامات و هر آیتی از آیات الهی می تواند شعیره ای از شعائر الله باشد و تعظیم این شعائر، مصداق «مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۱ است. بنابراین، تعظیم یاد ائمه هدی علیهم السلام، بزرگداشت زمان های منتسب به ایشان، تکریم مکان های منتسب به آنان و تعظیم افعال منتسب به آن بزرگواران، همگی می توانند از مصادیق تعظیم شعائر الهی باشند.

امید است توفیق آن حاصل شود که شعائر الهی را به جا و شایسته، آن چنان که مورد رضایت خداوند است، تعظیم نماییم. در این مقام، دست توسل به ذیل عنایت حضرت امام باقر علیه السلام آویخته می آویزیم و از آن حضرت می خواهیم تا عنایتی فرمایند که بتوانیم در راه اطاعتشان ثبات قدم داشته باشیم، علم ایشان را بیاموزیم، به آن عمل کنیم و به دیگران نیز منتقل کنیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِّ حَاجَاتِنَا، يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا فِي قَضَاءِ حَوَائِجِنَا وَتَيْسِيرِ أُمُورِنَا وَالثَّبَاتِ عَلَى طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ».

۱. «وَمَنْ يُعَظِّمُ شُعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست». سورة حج: ۳۲.

مرور و تکمیل مباحث پیشین

بحث در بررسی تقریبات استدلال به دو روایت از روایات باب مرجحات بین خبرین متعارضین بود. پیش تر بیان شد که یکی از ادله ای که می تواند دلالت کند بر اینکه دلیل حجیت خبر ثقه شامل خبر ثقه ای می شود که دچار معارض غیرحجت شده، همین روایات است. مقصود از اماره معارض در اینجا، مواردی از قبیل «اعراض اصحاب»، «شهرت بین اصحاب» و اماره هایی از این دست است که دلیل خاصی بر حجیت ندارند، اما دارای کاشفیت هستند.

سؤال اصلی این بود: آیا معارضه چنین نوعی از امارات با خبر ثقه، می تواند مانع از شمول ادله حجیت خبر ثقه نسبت به چنین خبری باشد یا خیر؟

پاسخ داده شد که خیر، این معارضه مانع نخواهد بود و برای این مدعی دلایلی اقامه گردید. اکنون سخن در دلیل سوم از این باب است. بیان شد که سومین دلیلی که می توان به آن استدلال نمود، «روایات مرجحات باب تعارض» است. در این راستا، دو روایت به عنوان محور بحث مطرح گردید: یکی روایت قطب راوندی و دیگری مقبوله عمر بن حنظله.

در جلسه گذشته، دو تقریب برای استدلال به روایات باب مرجحات بیان گردید:

تقریب نخست: در این تقریب بیان شد که مفاد روایات باب تعارض، شاهد بر این است که خبر ثقه علی رغم وجود معارضی حجت (خبر ثقه دیگر) و پیدایش اماره معارض برای آن، از حجیت ساقط نمی شود. به عبارت دیگر، ما از این روایات، «حجیت مع المعارض» را استفاده می کنیم؛ بدین معنا که خبر با وجود معارض، همچنان دارای حجیت است و دقیقاً به همین دلیل است که به دنبال «مرجح» می رویم. جست وجو برای مرجح، فرع بر این است که دو حجت در میان باشند و بخواهیم تعیین کنیم کدام یک ارجح است. این تقریب اول بود که البته همان طور که گذشت، بر این تقریب اشکال و «ان قلتی» وارد شد که مورد بحث قرار گرفت.

تقریب دوم (حجیت لولائیه): تقریب دوم بیانگر آن است که شاید نتوان از این روایات، حجیت فعلی هر دو خبر متعارض را علی رغم معارضه استفاده کرد؛ بلکه لااقل «حجیت لولائی» آنها قابل استفاده است. مقصود از حجیت لولائی این است که: «لَوْلَا الْمُعَارِضُ لَكَانَ حُجَّةً» (اگر معارض نبود، قطعاً این خبر حجت بود). بنابراین در روایات این باب -هم مقبوله عمر بن حنظله و هم روایت قطب راوندی-، مرجحاتی ذکر شده است؛ از جمله «موافقت با کتاب» در برابر روایتی که مخالف کتاب است، یا «مخالفت با عامه» در برابر روایتی که موافق آنهاست.

برای تبیین دقیق تر تقریب دوم، مرجح «موافقت با کتاب» را به عنوان نمونه بررسی می کنیم. فرض کنید دو روایت داریم: یکی روایتی که مخالف کتاب است و دیگری روایتی که موافق کتاب است. نکته مهم در معنای مخالفت همان طور که در گذشته تأکید شد، وقتی سخن از «مخالفت کتاب» به میان می آید، مقصود مخالفت به نحو «تخصیص» و «عموم و خصوص» است، نه مخالفت به نحو «تباین»؛ زیرا اگر روایتی با قرآن تباین کلی داشته باشد، اساساً از حجیت ساقط است و از محل بحث ما خارج می باشد.

بنابراین، فرض ما این است: یک روایت مخالف عام کتاب است (مخالفتش به نحو عموم و خصوص است) و روایت دیگر موافق عام کتاب. در اینجا امام علیه السلام می فرمایند به آن روایتی که موافق عام کتاب است اخذ کنید و دیگری را رها نمایید. از این دستور که می فرماید: «آن روایتی را که مخالف کتاب است رها کن»، چنین فهمیده می شود که: علت رها

کردن این روایت، وجود آن معارض (روایت موافق) است. به بیان دیگر، این حکم دلالت دارد بر اینکه خبر مخالف کتاب، «لَوْلَا الْمُعَارِضُ» (اگر آن روایت معارض نبود)، حجت بود؛ علی رغم اینکه با ظاهر کتاب مخالفت دارد و ظاهر کتاب، خود یک «اماره» است و کاشفیت دارد.

بنابراین از این روایت استفاده می شود که وجود یک «اماره کاشفه» در برابر خبر ثقه ای که مشمول دلیل حجیت است، مانع از حجیت آن خبر نخواهد شد. دلیل حجیت شامل خبر می شود، علی رغم اینکه آن خبر با یک اماره مخالف است. این دقیقاً همان مدعای ماست. ما در پی پاسخ به این پرسش بودیم که: «آیا دلیل حجیت شامل خبر ثقه ای می شود که دارای معارضی از جنس اماره ظنیه است؟»

این روایت پاسخ می دهد: بله. زیرا دستور به ترجیح خبر موافق کتاب، تنها در فرض «تعارض دو خبر» صادر شده است. اما اگر تعارض با خبر دیگر نبود، همان خبر مخالف کتاب - که مخالف یک اماره ظنیه یعنی ظاهر قرآن است - حجت بود. پس وجود یک اماره ظنیه معارض، مانع حجیت خبر ثقه نیست.

استدلال ما بر این پایه استوار است که از این دو روایت (مقبوله عمر بن حنظله و روایت قطب راوندی) چنین استفاده می شود که دستور امام علیه السلام مبنی بر ترجیح خبر موافق کتاب در فرض تعارض، دلالت بر این دارد که این ترجیح، مشروط به وجود معارض است؛ یعنی اگر دو خبر با هم معارضه کردند، آنگاه جانب موافق کتاب را ترجیح بده. اگر آن خبر مخالف کتاب، معارض (خبر موافق کتاب) نداشت. در آن صورت حکم چیست؟ حکم این است که آن خبر حجت بود؛ با اینکه مخالف ظاهر کتاب است. توجه شود که «مخالف ظاهر کتاب بودن» بدین معناست که یک «اماره کاشفه» - یعنی همان ظاهر کتاب - برخلاف آن خبر وجود دارد.

اشکال: خروج مورد استشهاد از محل نزاع

در اینجا اشکالی از سوی استاد شهید، آیت الله صدر رحمته الله بر این مطلب وارد شده است.

اشکال چنین است: ممکن است گفته شود که حجت بودن خبر مخالف کتاب در صورت فقدان معارض، «قرینیت خاص نسبت به عام» است و نمی توان آن را به سایر موارد تعمیم داد.

توضیح آنکه: این خبر، نقش مفسر و قرینه را برای عام کتاب ایفا می کند و این قرینیت، خبر را از دایره تعارض واقعی خارج می سازد. به اصطلاح اصولیین، تعارض میان خبر خاص و کتاب عام، «تعارض بدوی» است، نه «تعارض مستقر». تعارض بدوی یعنی در حقیقت تعارضی وجود ندارد، بلکه توهم تعارض است که با توجه به قرینیت خاص نسبت به عام برطرف می شود.

بنا بر این نکته، نمی توانیم به این روایت برای یک قاعده کلی استدلال کنیم و نمی توان گفت: «هر خبر ثقه ای که مشمول دلیل حجیت است، حتی با وجود یک اماره معارض، حجت باقی می ماند». زیرا در مورد خاص کتاب، آن چیزی که ما آن را اماره معارض می نامیم (یعنی ظاهر یا عموم کتاب)، در واقع معارض نیست؛ بلکه خبر واحد، مفسر و مکمل آن است. لذا نمی توان یک قاعده عام استخراج کرد که: «هر جا خبر ثقه، دارای اماره معارض بود، آن اماره معارض مخل به حجیت خبر ثقه نیست و مانع مشمول دلیل حجیت نمی شود». خلاصه اینکه این قیاس مع الفارق است.

پرسشگر: ...

استاد: به مطلب توجه فرمودید. ما کاری به معارض آن نداریم. در اینجا که می‌گوییم خبری مخالف کتاب است، به این دلیل است که نسبت به عام کتاب، خاص است و تخصیص می‌زند. خبر دیگری نیز وجود دارد که موافق کتاب است. روایت می‌فرماید موافقت با کتاب مرجح است و آن روایت باید مقدم شود. استدلال ما ناظر به این نکته است که وقتی روایت می‌فرماید: «اگر این خبر مخالف کتاب با آن خبر موافق کتاب تعارض کردند، خبر موافق را ترجیح بده»، معنایش این است که: «اگر این خبر دوم (معارض) وجود نداشت، خبر اول (مخالف کتاب) فی نفسه حجت بود». امام نمی‌فرماید آن روایت، اصلاً حجت نیست؛ بلکه می‌فرماید در فرض تعارض، این روایت، بر آن مقدم است و این بدان معناست که خبر مخالف کتاب - به صورت عموم و خصوص - فی نفسه حجت است. این «حجیت لولائی» (حجیت در فرض نبود خبر دوم) در حالی ثابت است که مخالف ظاهر کتاب است. باید توجه داشت که در اینجا ما با سه رکن مواجه هستیم، نه دو رکن. تفکیک این ارکان برای درک استدلال ضروری است: ۱. خبر اول: خبری که مخالف کتاب است؛ مخالفت به نحو تخصیص و تقیید، یعنی نسبت به عام کتاب، خاص است. ۲. خبر دوم (معارض): خبری که با خبر اول تعارض دارد و موافق عموم کتاب است. ۳. ظاهر کتاب: همان عموم کتاب که خبر اول (اخص) با آن تعارض دارد؛ البته تعارض به معنای بدوی. در اینجا وقتی روایت می‌فرماید در هنگام تعارض، روایت موافق با کتاب را ترجیح بده، یعنی خبر اول، «لَوْلَا الْمُعَارِضُ» حجت بود، علی‌رغم اینکه این خبر خاص، با ظاهر کتاب معارضه دارد؛ یا به تعبیر دقیق‌تر، یک اماره ظنیّه مخالف با این خبر خاص، به نام «ظاهر کتاب» وجود دارد.

در مقام اشکال بر استدلال فوق، گفته می‌شود که این مورد از محل بحث ما خارج است.

توضیح مطلب آنکه: اگر یک خبر واحد و یک اماره ظنیّه داشته باشیم که مخالفت آن اماره با خبر واحد، به نحو «عموم و خصوص» باشد، در چنین مواردی بی‌شک می‌توان گفت که این خبر ثقه که مخالف یک اماره عام است - همچنان حجت است. علت این مطلب روشن است؛ زیرا آن عامی که با این خبر معارضه دارد، معارضه‌اش «بِالْعُمُوم» است و معارضه به نحو عموم، کاشفیت خبر خاص را از بین نمی‌برد.

محل بحث اصلی ما در جایی است که می‌خواهیم بدانیم: «آیا خبر ثقه در فرض وجود اماره معارض، حجت است یا خیر؟»، اما اگر این اماره معارض، به نحو عموم با خبر معارضه کند، از دایره بحث خارج است؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، عام قدرت سلب کاشفیت از خاص را ندارد.

نزاع اصلی در جایی است که یک معارضه‌ای وجود داشته باشد که بتواند کاشفیت خبر را از بین ببرد و به آن خدشه وارد کند. وقتی سؤال می‌کنیم که «آیا دلیل حجیت خبر ثقه شامل خبری می‌شود که اعراض اصحاب یا شهرت فتوایی معارض آن است؟»، تردید ما بدین خاطر است که آن اعراض اصحاب یا شهرت فتوایی مخالف، اساساً کاشفیت این خبر را نابود می‌کند.

به عبارت دیگر، میان خبر واحد و اماراتی نظیر شهرت فتوایی، قابلیت جمع عرفی وجود ندارد. این خبر واحد نسبت به آن شهرت فتوایی مخالف، «قرینیت» ندارد تا بتواند آن را تفسیر کند. بحث اصلی ما در چنین مواردی است؛ یعنی بحث

پیرامون اماره معارضی است که با خود خبر واحد قابل جمع نیست و اگر آن اماره معارض صحیح و مطابق با واقع باشد، نتیجه قهری اش این است که خبر واحد مخالف با واقع است.

اما در اماره ای که شما بدان استدلال کردید - یعنی ظاهر کتاب - و خبری که نسبت به آن ظاهر کتاب «اخص» است (رابطه عموم و خصوص)، وضعیت متفاوت است. در اینجا گفته می شود که این ظاهر کتاب، کاشفیت این خبر خاص را از بین نمی برد؛ زیرا نسبت آن، نسبت عام به خاص است. قاعده این است که عام، کاشفیت خاص را از بین نمی برد. برای نمونه، اگر یک دلیل عام بگوید: «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» (علما را اکرام کن) و یک دلیل خاص بیاید و بگوید: «لَا تُكْرِمُ الْعَالِمَ الْفَاسِقَ» (عالم فاسق را اکرام نکن)، این دلیل خاص «لَا تُكْرِمُ...»، کاشفیت «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» را از اصل وجوب اکرام نسبت به جمیع علما از بین نمی برد؛ همچنین، دلیل «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» نیز کاشفیت «لَا تُكْرِمُ الْعَالِمَ الْفَاسِقَ» را زائل نمی کند؛ زیرا صدق «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» با صدق «لَا تُكْرِمُ الْعَالِمَ الْفَاسِقَ» قابل جمع هستند. ممکن است که هر دو درست باشند. چگونه هر دو درست باشند؟ بدین صورت که بگوییم «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» در اینجا تفسیر و تقیید شده است؛ یعنی مراد از آن «أَكْرَمُ الْعَالِمَ غَيْرَ الْفَاسِقِ» است.

خلاصه آنکه: عامی که معارض خاص است، کاشفیت خاص را از میان نمی برد و این با محل نزاع ما که در مورد معارض های مباین و مخرب کاشفیت است، تفاوت دارد.

بنابراین، در این مثالی که بیان شد و موردی که ذکر گردید، گفته می شود: درست است که در اینجا یک ظاهر کتابی داریم که با این خبر مخالف ظاهر کتاب معارضه می کند و ما از روایت مرجحات - همان روایتی که می گوید با موافقت کتاب، خبر معارض مخالف کتاب مقدم می شود - استفاده می کنیم که آن خبر مخالف کتاب، «لَوْلَا الْمُعَارِضُ»، همچنان بر حجیتش باقی است؛ اما اینکه این خبر «لَوْلَا الْمُعَارِضُ» بر حجیت خود باقی است، بدین دلیل است که آن ظاهر کتابی که با این خبر معارضه می کند، معارض، به گونه دیگری است؛ [یعنی چون نسبت بین ظاهر کتاب و روایت، نسبت عام و خاص، تعارض حقیقی بین آنها نیست؛ اما بحث در مواردی است که معارض حقیقی مانند شهرت، بر خلاف خبر واحد باشد و بین آنها وجه جمع عرفی وجود نداشته باشد].

به بیان دیگر: بحث فعلی ما پیرامون آن خبر معارض نسبت به این خبری که مخصص کتاب است، نیست؛ بلکه بحث در معارضه «ظاهر کتاب» با این خبر است. استدلال تقریب دوم چنین می گفت: با اینکه ظاهر کتابی وجود دارد که با این خبر مخالف معارضه دارد، مع ذلک این خبر مخالف حجت است، اگر این معارض دیگر نبود. پاسخ داده می شود که این استدلال مخدوش است؛ زیرا این ظاهر کتاب، کاشفیت این خبر خاص - مخالف با کتاب - را از بین نمی برد؛ چراکه این ظاهر، «عام» است؛ و چون عام است، با این خبر مخصص مخالف عام، قابل جمع می باشد. هر دو می توانند راست باشند؛ منتها بدین شکل که این خاص، آن عام را تخصیص بزند. در این صورت هر دو صادق می شوند. پس چنین معارضه ای، کاشفیت خبر واحد را از بین نمی برد و خبر واحد همچنان کاشفیت خود را داراست. لذا به همین دلیل است که دلیل حجیت خبر، شامل این خبر ثقه می شود؛ زیرا کاشفیت آن با وجود اینکه مخالف ظاهر کتاب است، از بین نمی رود. این درحالی است که مقصود ما [از طرح اشکال اصلی] این است که مخالفتی وجود داشته باشد و اماره مخالف خبر واحدی بیاید که این اماره معارض، کاشفیت خبر ثقه را از بین ببرد؛ تا نوبت به این بحث برسد که: «بنابراین حال که

کاشفیت خبر ثقه از واقع از دست رفته است، آیا دلیل حجیت خبر ثقه همچنان شامل آن می شود یا خیر؟». اما اینگونه معارض - یعنی معارضه عام و خاص بین ظاهر کتاب با خبر - مانع کاشفیت خبر نیست. و هنگامی که مانع کاشفیت نباشد، این مورد از محل بحث ما خارج می شود.

این بود اشکالی که بر تقریب دوم وارد شده است.

پرسشگر: آیا می توان به سایر مرجحات موجود در این روایات، مانند مخالفت و موافقت با عامه نیز برای اثبات مدعا استناد کرد؟

استاد: ما نخواستیم به سایر مرجحات استناد کنیم. علت این امر آن است که سایر مرجحات (غیر از موافقت با کتاب)، تنها در صورتی معنا پیدا می کنند که تعارض محقق شده باشد، اما فی نفسه دارای «اماریت» نیستند. برای نمونه، «مخالفت با عامه» به خودی خود کاشفیت از واقع و اماریت مستقل ندارد؛ برخلاف «ظاهر کتاب» که فی نفسه کاشف از واقع بوده و اماریت دارد. به همین دلیل در استدلال گفتیم: چون ظاهر کتاب فی نفسه اماریت دارد، و خبر واحد مخالف، با این اماره معتبر ناسازگار است، با این حال روایت می فرماید که این خبر واحد مخالف، لولا المعارض حجت است. این مطلب برای مدعای ما مفید بود. اما فرض کنید دو خبر داریم: یکی مخالف عامه و دیگری موافق عامه است. روایت دستور می دهد: «آن خبری را که مخالف عامه است ترجیح بده». ترجیح نسبت به کدام خبر؟ نسبت به خبری که موافق عامه است. نکته اینجاست که «مخالفت با عامه» فی نفسه اماریت ندارد. اگر «مخالفت با عامه» فی نفسه کاشفیت از واقع داشت، آن گاه می توانستیم بگوییم خبری که موافق عامه است، دارای یک اماره معارض است - که همان نفس مخالفت با عامه باشد. اما چنین نیست و مخالفت با عامه فی نفسه اماریت ندارد که بتواند برای خبر واحد موافق، یک «اماره معارض مستقل» ایجاد کند. بنابراین، تنها «ظاهر کتاب» است که فی نفسه اماریت و کاشفیت از واقع دارد. وقتی ظاهر کتاب با خبری مخالف باشد، و بگوییم دلیل حجیت خبر، شامل این خبر مخالف کتاب می شود، این مورد داخل در محل بحث ما خواهد بود؛ زیرا در اینجا یک خبر واحد داریم که با یک «اماره کاشفه» (ظاهر کتاب) مخالف است، اما روایت می فرماید اگر آن خبر معارض نبود، این خبر حجت بود. اما این استدلال در مورد سایر مرجحات - مثل مخالفت عامه - جاری نمی شود.

تقریب سوم: استناد به ترتیب در مرجحات

تقریب سوم تقریب اختصاصاً در «روایت قطب راوندی» جاری است و در سایر روایات جریان ندارد. اجمال مطلب بیان می شود و اگر نیاز به توضیح بیشتر بود، در جلسه آینده پرداخته خواهد شد.

امتیاز و ویژگی خاص روایت قطب راوندی نسبت به سایر اخبار، این است که میان دو مرجح قائل به «ترتیب» شده است. این ترتیب بدین گونه است که ابتدا «موافقت با کتاب» را مطرح می کند و در رتبه بعد، نوبت به «مخالفت با عامه» می رسد. متن روایت چنین بود: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْذُوهُ». ابتدا این مرجح را بیان می فرماید. سپس می فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ فَأَعْرِضُوهُمَا

عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ؛ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارُهُمْ فَذَرُوهُ وَمَا خَالَفَ أَخْبَارُهُمْ فَخَذُوهُ^۱. حضرت در این روایت، مخالفت با عامه را در مرحله بعد قرار داده است؛ یعنی میان این دو مرجح ترتب قائل شده است: مرجح دوم مترتب بر نبودن مرجح اول است. به دلیل وجود این امتیاز و ساختار طولی، در اینجا یک تقریب خاصی برای اثبات مدعا شکل می‌گیرد که ان شاء الله تفصیل آن را در جلسه فردا مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین



۱. وسائل الشیعة؛ کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، ب ۹، ح ۲۹.